

عشق بزرگ

رضم بی وصف دریا سازم برانه ای خوش
بر خوشی در تلاطم
بر نوردن عاصفانه
دیدم هزار دریا تو فتنه در دل تو
ای نخل عاصی تو
ای بجز بی کرانه!
بوی عشق

من خاک این دارم
گر خود علی ندارم
تادم که درسته است را در سینه برورادم
ای عقیق لپاسی
ای بر جوانی تو
خصلی ز پایداری

مانند ریج در رسم
با جسم همی باز و آیدت آهسته
در کام آب دانتش
گه بر فراز رفته
گامی فرود نشسته
دانشم به سرحد دیده

گروه نهم -

در جان مان فرزندان افزوده آید -

مادیده ام بسیار بدستی زمان را

نرسیده ام صد بار صد جیم سوگران را

کوشم ام یک عمر آزاد وارد بسیار

تا راه مان ننهند آن مثل کسی خرد -

تا صبح مان سازند با ~~آه~~ ^{آه} یک

وارد آید

حاجوگران کهار

تا سر برون نیارند از به گشتن ما

احصا در ساقی از روزنای اعصار

تا صبح جان سیار در بیگاه در بند

تا مادرانگرید بر روی نفس فرزند

تا قفس نمانند اطفال بی پروبال

تا بال دیگر بند جانهای لرزوند

تا شفق به دها عن رخ پرواز

پرواز جوان در ~~بگ~~ ^{بگ} ~~بگ~~ ^{بگ}

سوی در ~~بگ~~ ^{بگ}

پرواز در مدار سیاره آبی بر راز

پرواز در صفای بی آنها آرزاد

پرواز در فضل اداری دن

پرواز در صوف آرد مالی سنگ

پرواز جیگر دکتور اسلم
پرواز در علم تاریخ قهرمانان
پرواز در قرون بردمانی لذت
پرواز در میان سازندگان فردا -
عشق بزرگ پرواز این آتش مقدس
ایستادیم بر عقده و ریشه در جهان و در دل تو
ای نسل عاصی تو!

پیدا است از ننگ مانی مهد و کربلا دارد
گامی ناله دیدار
گامی غم جدا می
بر خط ای که آمد صد گونه رنگ دارد
ماشم و این همه رنگ
با تفسیر باب انسان
در برده رمانی
x x x

لندن فوریه ۱۹۱۵
۲۱۵